

دوران ارتجاع استولیپینی بلشویکها صورت یک
حزب مستقل مارکسیستی بخود میگیرند.

﴿۳﴾

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۳/۰۴/۲۶ (۲۰۰۴/۰۷/۱۶ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@comhem.se

صفحه	عنوان
۳	۶- <u>نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی</u>
۳	۱. «در باره فراکسیونیسیم»
۷	۲. در باره انشعاب
۱۱	۳. از هم پاشیدن ائتلاف ماه اوت
۱۳	۴. اندرزهای یک آشتی طلب به «گروه هفت نفری»
۱۶	۵. نظریات انحلال طلبانه ترسکی
۲۱	* زیرنویس ها
۲۱	* توضیحات

نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی

مسائل جنبش معاصر کارگری از بسیاری لحاظ مسائلی دردناکست بخصوص برای نمایندگان دیروز این جنبش (یعنی نمایندگان آن مرحله تاریخی که تازه پایان رسیده است). از جمله مسائلی که باین قسمت مربوط میشود مقدم بر هر چیز مسائل باصطلاح فراکسیونیسیم، انشعاب و غیره است. چه بسا از شرکت کنندگان روشنفکر جنبش کارگری میشنویم که با هیجان، عصبانیت و تقریباً یک حالت متشنجی استدعا میکنند این مسائل دردناک بمیان آورده نشود. برای آنهاییکه سالهای دراز مبارزه جریانات مختلف میان مارکسیستها مثلاً مبارزه سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۱ را گذرانده اند طبعاً ممکن است بسیاری از استدلالهایی که در باره این مسائل دردناک میشود تکرار مکررات باشد.

ولی اکنون تعداد شرکت کنندگان مبارزه چهارده ساله (و چنانچه تاریخ نخستین علائم ظهور «اکونومیسم») را مبداء بگیریم بطریق اولی ۱۸-۱۹ ساله) در بین مارکسیستها آنقدرها زیاد نیست. اکثریت عظیم کارگرانی که امروز صفوف مارکسیستها را پر میکنند مبارزه قدیم را یا بخاطر ندارند و یا بکلی از آن بی اطلاعند. این مسائل دردناک (چنانچه ضمناً پرسشنامه مجله ما هم نشان میدهد) مورد توجه فوق العاده این اکثریت عظیم است. و ما قصد داریم روی این مسائل که از طرف «باربا»، یعنی «مجله کارگری غیر فراکسیونی» ترتسکی بعنوان مسائل باصطلاح تازه ای (که برای نسل جوان کارگر واقعاً هم تازه است) مطرح شده، مکث نمائیم.

۱. «در باره فراکسیونیسیم»

ترتسکی مجله جدید خود را «غیر فراکسیونی» مینامد. این کلمه را او در آگهی ها در جای نمایانی میگذارد و چه در مقالات هیئت تحریریه خود «باربا» و چه در مقالات هیئت تحریریه روزنامه انحلال طلبانه «سه ورنایا رابوچایا گازتا» («روزنامه کارگری شمال»)، که قبل از انتشار «باربا» مقاله ترتسکی در باره «غیر فراکسیونیسیم» در آن درج شده بود، بانحاء مختلف روی این کلمه تکیه مینماید.

و اما «غیر فراکسیونیسیم» چیست؟

«مجله کارگری» ترتسکی مجله ترتسکی برای کارگران است زیرا در آن نه از ابتکار کارگری اثری هست و نه از ارتباط با سازمانهای کارگری. ترتسکی، که میخواهد زبانش مورد فهم عامه باشد، در مجله برای کارگران، کلمات «تری توآر»، «فاکتور» و غیره را برای خوانندگان توضیح

میدهد.

بسیار خوب. پس چرا کلمه «غیر فراکسیونیسیم» نباید برای کارگران توضیح داده شود؟ مگر این کلمه بیش از کلمات تربتوآر و فاکتور مفهوم است؟

خیر، موضوع این نیست. موضوع اینست که بدترین نمایندگان بدترین بقایای فراکسیونیسیم با مارک «غیر فراکسیونیسیم» نسل جوان کارگر را اغفال مینمایند. جا دارد برای توضیح این مطلب کمی تأمل شود.

فراکسیونیسیم مهمترین صفت مشخصه حزب سوسیال دموکرات در دوره معینی از تاریخ است. کدام دوره معین؟ از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱.

برای اینکه چگونگی ماهیت فراکسیونیسیم با وضوح کامل روشن شود باید لااقل شرایط مشخصی را که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ وجود داشت بخاطر آورد. حزب در آنموقع صورت واحدی داشت، انشعاب در آن بوجود نیامده بود، ولی فراکسیونیسیم موجود بود، یعنی عملاً در حزب واحد دو فراکسیون و دو سازمان در حقیقت جداگانه وجود داشت. سازمانهای محلی کارگری صورت واحد داشتند ولی در هر مسئله جدی فراکسیونهای دوگانه دو تاکتیک وضع مینمودند. مدافعین این دو تاکتیک در سازمانهای کارگری واحد بین خود مشاجره مینمودند (مثلاً هنگام بحث در باره شعار: کابینه دوما - یا کابینه کادت، در سال ۱۹۰۶ و هنگام انتخابات کنگره لندن در سال ۱۹۰۷) و مسائل به اکثریت آراء حل میشد: یکی از فراکسیونها در کنگره واحد استکهلم (۱۹۰۶) شکست خورد و فراکسیون دیگر در کنگره واحد لندن (۱۹۰۷).

اینها واقعیاتی است از تاریخ مارکسیسم متشکل در روسیه که بر همه کس معلوم است. کافیهست این واقعیات بر همه معلوم را بخاطر آورد تا نادرستی فاحش آنچه که ترتسکی اشاعه میدهد معلوم گردد.

از سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سالست که دیگر در روسیه میان مارکسیستهای متشکل فراکسیونی وجود ندارد و در سازمانهای واحد، در کنفرانسها و کنگره های واحد جروبوحتی بر سر تاکتیک نمیشود. چیزی که وجود دارد گسیختگی کامل بین حزب و انحلال طلبان است. حزب در ژانویه سال ۱۹۱۲ رسماً اعلام داشت انحلال طلبان به وی تعلق ندارند. ترتسکی غالباً این گسیختگی را «انشعاب» مینامد و ما در باره این نامگذاری ذیلاً جداگانه صحبت خواهیم کرد. ولی قدر مسلم اینست که کلمه «فراکسیونیسیم» با حقیقت مغایرت دارد.

این کلمه، همانطور که ما متذکر گردیدیم، تکرار غیر نقادانه، غیر عقلانی و بی معنای آن چیز است که دیروز، یعنی در دورانی که دیگر سپری شده، صحیح بود. و هنگامیکه ترتسکی برای ما از «هرج و مرج مبارزه فراکسیونی» صحبت میکند (رجوع شود به شماره ۱، ص ۵ و ۶ و بسیاری از صفحات دیگر) فوراً واضح میشود که همانا کدام گذشته سپری شده ایست که با زبان

وی سخن میگوید.

به وضع کنونی از دریچه چشم کارگران جوان روس که اکنون نه دهم مارکسیستهای متشکل روسیه را تشکیل میدهند بنگرید. کارگر جوان در مقابل خود سه نمونه از نظریات و جریانات مختلف جنبش کارگری را در مقیاس وسیع مشاهده مینماید: «پراودیستها» در پیرامون روزنامه ای با تیراژ ۴۰۰۰۰ نسخه، «انحلال طلبان» (۱۵۰۰۰ نسخه) و ناردنیکهای چپ (۱۰۰۰۰ نسخه). پیکره های مربوط به تیراژ، وسعت میدان موعظه های معین را برای خواننده روشن مینماید. حال سؤال میکنیم که آیا «هرج و مرج» در این مورد چه معنی دارد؟ ترتسکی عبارات پر آواز و توخالی را دوست دارد - این موضوع را همه میدانند، ولی لفظ «هرج و مرج» یک عبارت پردازی فقط نیست بلکه علاوه بر آن اینستکه میخواهند مناسباتی را که دیروز در خارجه وجود داشت بر زمینه روسیه امروز منتقل نمایند (یا بعبارت صحیحتر برای منتقل نمودن آن تلاش بیهوده بعمل آورند) اینست اصل مطلب.

هیچ «هرج و مرجی» در مبارزه مارکسیستها با ناردنیکها وجود ندارد. باید امیدوار بود که حتی ترتسکی نیز جرئت ادعای این موضوع را نداشته باشد. در مدتی متجاوز از ۳۰ سال، یعنی از همان آغاز ظهور مارکسیسم، مارکسیستها با ناردنیکها در مبارزه اند. علت این مبارزه مغایرت اساسی منافع و نظریات دو طبقه مختلف یعنی پرولتاریا و دهقانانست. اگر در جایی هم «هرج و مرج» وجود داشته باشد همانا در مغز افراد عجیب و غریبی است که به مفهوم این موضوع پی نمی برند.

پس چه چیزی باقی میماند؟ «هرج و مرج» در مبارزه مارکسیستها با انحلال طلبان؟ اینهم برخلاف حقیقت است زیرا مبارزه با جریانی که از طرف تمام حزب بمثابه یک جریان شناخته شده و از سال ۱۹۰۸ مورد تقبیح قرار گرفته نمیتواند هرج و مرج نامیده شود. و هر کس بتاریخ مارکسیسم در روسیه با نظر لاقیدی نمی نگرد میدانند که انحلال طلبی حتی در مورد ترکیب سران و شرکت کنندگان آن با «منشویسم» (۱۹۰۳-۱۹۰۸) و «اکونومیسم» (۱۸۹۴-۱۹۰۳) ارتباط ناگسستنی و کاملاً پیوسته ای دارد. پس اینجا هم در برابر ما یک تاریخچه تقریباً بیست ساله وجود دارد. نسبت «هرج و مرج» دادن به تاریخ حزب خویش معنایش تهی مغزی نابخشودنی است. حال از نظر پاریس یا وین به اوضاع حاضر بنگرید. فوراً همه چیز دگرگون خواهد شد. غیر از «برادریست ها» و «انحلال طلبان» دست کم پنج «فراکسیون» دیگر روس یعنی گروههای جداگانه ای هم وجود دارند که مایلند خود را جزو همان حزب سوسیال دموکرات واحد قلمداد نمایند: گروه ترتسکی، دو گروه «وپریود»، «بلشویکهای حزبی» (۱۵۲) و «منشویکهای حزبی» (۱۵۳) این موضوع در پاریس و وین (برای مثال دو مرکز مخصوصاً بزرگ را میگیرم) بر همه مارکسیستها بخوبی معلومست.

اینجا است که ترتسکی از لحاظ معینی حق دارد: این واقعاً فراکسیونیسیم است، این حقیقتاً هرج و مرج است!

«فراکسیونیسیم» یعنی وحدت اسمی (در گفتار همه از یک حزب هستند) و پراکندگی واقعی (در کردار تمام گروهها مستقلند و با یکدیگر مانند دول مختار وارد مذاکره و سازش میشوند). «هرج و مرج» یعنی فقدان (۱) اطلاعات موثق قابل تحقیق در باره ارتباط این فراکسیونها با جنبش کارگری در روسیه و (۲) فقدان مدارک برای قضاوت در باره سیمای حقیقی مسلکی و سیاسی این فراکسیونها. مثلاً دوره کامل دو ساله ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ را در نظر بگیرید. بطوریکه میدانیم این سالها سالهای رونق و اعتلاء جنبش کارگری است، که در آن هر جریان یا خط مشی که دامنه کم و بیش وسیعی داشت (و در سیاست فقط دامنه وسیع حساب است) نمی‌توانست در انتخابات دومای چهارم، در جنبش اعتصابی، در روزنامه های علنی، در اتحادیه های حرفه ای و در تبلیغات مربوط به بیمه و غیره انعکاس پیدا نکند. ولی هیچ یک از این پنج فراکسیون موجود در خارجه، طی تمام دوره این دو سال در هیچیک از این تظاهرات جنبش وسیع کارگری در روسیه، که اکنون بدانها اشاره رفت، مطلقاً بهیچ طرز مشهودی خود را نشان ندادند! این واقعیتی است که تحقیق آن برای هر کس سهل است.

و این واقعیت ثابت میکند که ما حق داشتیم در اینکه ترتسکی را نماینده «بدترین بقایای فراکسیونیسیم» نامیدیم.

تمام کسانی که کم و بیش با جنبش کارگری در روسیه آشنائی دارند ترتسکی را که در گفتار غیر فراکسیونی است آشکارا نماینده «فراکسیون ترتسکی» میشناسند - این فراکسیونیسیم است زیرا هر دو علامت اساسی در آن موجود است: (۱) قبول وحدت در گفتار و (۲) جدا سری گروهها در کردار. این بقایای فراکسیونیسیم است زیرا در آن هیچگونه ارتباط جدی با جنبش وسیع کارگری روسیه نمیتوان یافت.

بالاخره این بدترین شکل فراکسیونیسیم است زیرا فاقد هرگونه صراحت مسلکی و سیاسی است. وجود این صراحت را نه در مورد پراودیستها میتوان انکار کرد (حتی ل. مارتف، مخالف قطعی ما نیز همپیوستگی و «انضباط») ما را در پیرامون قرارهای رسمی مربوط به تمام مسائلی که همه از آن مسبوقند، تصدیق مینماید) و نه در مورد انحلال طلبان (آنها، یا بهر حال برجسته ترین آنها، دارای سیمای بسیار معینی هستند که لیبرالی است نه مارکسیستی).

در اینمورد نمیتوان انکار نمود که یک قسمت از آن فراکسیونهائی هم که مثل فراکسیون ترتسکی موجودیت واقعیشان منحصراً از نظر پاریس و وین است و بهیچوجه از نظر روسیه نیست، تا اندازه ای دارای سیمای معینی هستند. مثلاً تئوریهای ماخیستی گروه ماخیست «وپریود» معین است؛ نفی قطعی این تئوریهها و دفاع از مارکسیسم در ردیف تقبیح تئوریک انحلال طلبان از طرف

«منشویکهای حزبی» نیز معین است.

ولی ترتسکی بهیچوجه دارای روش مسلکی و سیاسی معینی نیست زیرا داشتن پروانه «غیر فراکسیونیس» (بطوریکه ما اکنون مفصلاً خواهیم دید) معنایش داشتن پروانه آزادی کامل برای پرواز از یک فراکسیون به فراکسیون دیگر و بالعکس است.

نتیجه:

۱) ترتسکی اهمیت تاریخی اختلافات مسلکی بین جریانها و فراکسیونها را در مارکسیسم باوجودیکه این اختلافات سراسر تاریخ ۲۰ ساله سوسیال دموکراسی را پر کرده و (بطوریکه ما باز نشان خواهیم داد) به مسائل اساسی دوره کنونی مربوط میشود، توضیح نداده و نمیفهمد؛

۲) ترتسکی به خصوصیات اساسی فراکسیونیس که عبارت از شناسائی اسمی وحدت و پراکندگی واقعی است پی نبرده است؛

۳) ترتسکی، در زیر لوای «غیر فراکسیونیس»، از یکی از فراکسیونهای مقیم خارجه، که در بی مسلکی و بی زمینگی در جنبش کارگری روسیه مقام خاصی دارد پشتیبانی مینماید.

هر فلز براقی طلا نیست. جملات ترتسکی بسیار پر زرق و برق و پر هیاهو ولی تماماً عاری از مضمونست.

۲. در باره انشعاب

معترضانه به ما میگویند _ «اگر شما پراودیستها از فراکسیونیس یا بعبارت دیگر شناسائی اسمی وحدت و پراکندگی در عمل، پیروی نمیکنید در عوض پیرو بدتر از آن یعنی انشعاب طلبی هستید». این گفته ترتسکی است که چون نمیتواند در افکار خود تعمق کند و سروته عبارت خود را بهم مربوط سازد گاهی بر ضد فراکسیونیسم نعره میکشد و زمانی فریاد میکند: «انشعاب یکی پس از دیگری به فتوحاتی میرسد که حکم خودکشی دارد» (شماره ۱ ص ۶).

این اظهار تنها یک معنی میتواند داشته باشد و آن اینکه: «پراودیستها یکی پس از دیگری به فتوحاتی میرسند» (این مدرک موثق قابل تحقیقی است که با بررسی جنبش وسیع کارگری روسیه ولو در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ به ثبوت میرسد) ولی من که ترتسکی هستم پراودیستها را (۱) بمثابه انشعاب طلبان و (۲) بمثابه سیاسیونی که خودکشی میکنند تقبیح مینمایم.

این موضوع را مورد تحلیل قرار دهیم.

مقدم بر همه از ترتسکی تشکر میکنیم: چندی پیش (از اوت ۱۹۱۲ تا فوریه ۱۹۱۴) او از ف. دان پیروی میکرد که چنانچه میدانیم شیوه ضد انحلال طلبی را مورد تهدید قرار داده و همگان را به «کشتن» آن دعوت میکرد. اکنون ترتسکی خط مشی ما را (و حزب ما را _ آقای ترتسکی

عصبانی نشوید، بالاخره این حقیقتی است!) تهدید به «کشتن» نمیکند ولی فقط پیشگویی می نماید که این خط مشی خود خویشتن را خواهد کشت!

این – بمراتب ملایمتر است، اینطور نیست؟ این – تقریباً «غیر فراکسیونیسیم» است، اینطور نیست؟

ولی شوخی را کنار میگذاریم (گواينکه شوخی یگانه وسیلهٔ جواب ملایم به عبارت پردازی غیر قابل تحمل ترسکی است).

«خودکشی» تنها یک عبارت پردازی و آنهم یک عبارت توخالی و فقط «ترتسکیسم» است. انشعاب طلبی تهمت جدی سیاسی است. این تهمت را خواه انحلال طلبان و خواه تمام گروههای پیشگفته که از نقطهٔ نظر وین و پاریس بدون شک وجود دارند با هزاران لحن برضد ما تکرار میکنند.

و تمام آنها این تهمت جدی سیاسی را بطور فوق العاده غیر جدی تکرار میکنند. به ترتسکی بنگرید. او تصدیق کرد که «انشعاب (بخوان: پراودیسستها) یکی پس از دیگری به فتوحاتی میرسد که حکم خودکشی دارد». او باین قسمت چنین اضافه میکند:

«تعداد کثیری از کارگران پیشرو در حال پریشانی کامل سیاسی، اغلب خودشان عامل مؤثر انشعاب میشوند». (شمارهٔ ۱ ص ۶ -).

آیا میتوان نمونه هائی یافت که در مورد طرز برخورد با این مسئله از این کلمات غیر جدی تر باشد؟

شما ما را به انشعاب طلبی متهم میکنید در صورتیکه ما در عرصهٔ جنبش کارگری روسیه مطلقاً چیزی جز انحلال طلبی در برابر خود نمی بینم. شما میخواهید بگوئید که روش ما نسبت بانحلال طلبی صحیح نیست؟ در حقیقت هم تمام گروههای فوق الذکر مقیم خارجه، هر قدر هم که با یکدیگر فرق داشته باشند، در یک نکته اشتراک نظر دارند و آن اینکه روش ما را نسبت بانحلال طلبی ناصحیح و «انشعاب طلبانه» میدانند. شباهت (و قرابت اساسی سیاسی) تمام این گروهها به انحلال طلبان نیز در همین نکته است.

هر آینه روش ما نسبت بانحلال طلبی از نقطهٔ نظر تئوری و اصول نادرست است، در این صورت میبایستی ترتسکی آشکارا بگوید، صریحاً اظهار کند. بدون لطائف الحیل نشان دهد که این نادرستی را در چه چیزی میدانند. ولی ترتسکی سالهاست که از این نکتهٔ اساسی احتراز میجوید.

اگر از نقطهٔ نظر عملی و در جریان تجربهٔ جنبش، روش ما نسبت بانحلال طلبی مردود است، پس باید این تجربه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد – کاری که باز هم ترتسکی نمیکند. او اقرار میکند که «تعداد کثیری از کارگران پیشرو عامل مؤثر انشعاب (بخوان: عامل مؤثر خط مشی و تاکتیک و سیستم و سازمان پراودا) میشوند».

علت چیست که یک چنین پدیده‌ اندوهباریکه بنا به اعتراف خود ترتسکی تجربه هم آنرا تأیید کرده و حاکمیت که کارگران پیشرو و آنهم تعداد کثیری از آنان طرفدار «پراودا» هستند – صورت وقوع پیدا میکند؟

ترتسکی جواب میدهد: بعلت «پریشانی کامل سیاسی» این کارگران پیشرو.

شکی نیست که این توضیح برای ترتسکی و برای هر پنج فراکسیون مقیم خارجه و برای انحلال طلبان فوق العاده خوش آیند است. ترتسکی خیلی دوست دارد «با قیافه دانشمند مآبانه» و با جملات پرطمطراق و پر آب و تاب در مورد پدیده های تاریخی توضیحاتی بدهد که خوش آیند خود اوست. وقتی که «تعداد کثیری از کارگران پیشرو» «عامل مؤثر» یک خط مشی سیاسی و حزبی میشوند که با خط مشی ترتسکی مطابقت ندارد، آنوقت ترتسکی بدون خجالت قضیه را فوراً صاف و پوست کنده اینطور حل میکند؛ این کارگران پیشرو «در حالت پریشانی کامل سیاسی» هستند و حال آنکه خود ترتسکی گویا «در حالت» پایداری سیاسی و دارای خط مشی روشن و صحیح است!.. و آنوقت همین ترتسکی سر و سینه زنان فراکسیونیسیم، محفل بازی و تحمیل اراده‌ روشنفکران بر کارگران را بباد ناسزا میگیرد!..

راستی وقتی انسان این چیزها را میخواند بی اختیار از خود سؤال مینماید – آیا از تیمارستان نیست که این صداها بلند میشود؟

حزب مسئله انحلال طلبی و تقبیح آنرا از سال ۱۹۰۸ در قبال «کارگران پیشرو» طرح کرد و موضوع «انشعاب» با گروه کاملاً معینی از انحلال طلبان (یعنی: گروه «ناشا زاریا») یا بعبارت دیگر اینموضوع که تشکیل حزب امکان پذیر نیست مگر بدون این گروه و بر ضد آن – در ژانویه سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال پیش مطرح گردید. اکثریت هنگفت کارگران پیشرو برله پشتیبانی از «خط مشی ژانویه (۱۹۱۲)» اظهار نظر نمودند. خود ترتسکی که از «فتوحات» و «تعداد کثیری از کارگران پیشرو» سخن میگوید باین حقیقت اعتراف دارد. منتها ترتسکی گریبان خود را اینطور خلاص میکند که صاف و ساده این کارگران پیشرو را با کلمات «انشعاب طلب» و «پریشان های سیاسی» دشنام میدهد!

اشخاصی که عقل خود را از دست نداده باشند از این قضایا استنتاج دیگری مینمایند. هر جا اکثریت کارگران آگاه در پیرامون تصمیمات دقیق و صریح گرد آمده باشند آنجا وحدت عقیده و عمل وجود دارد، آنجا حزیت و حزب وجود دارد.

هر جا دیدیم کارگران انحلال طلبان را «از مقام خود معزول نموده اند و یا دیدیم نیم دوجینی از گروههای مقیم خارجه مدت دو سال بهیچوجه ارتباط خود را با جنبش وسیع کارگری روسیه ثابت نکرده اند، همانجا پریشانی و انشعاب طلبی حکمفرماست. اینکه ترتسکی اکنون تلاش دارد کارگران را بعدم اجرای قرارهای آن «واحد کلی» که مورد قبول مارکسیستهای پراودیست است

متقاعد سازد در عین حال تلاشی است برای برهم زدن جنبش و ایجاد انشعاب.

اینها تلاشهای زبونه ایست ولی بالاخره باید پرده از رخسار این پیشوایان گروههای روشنفکری که از خودپسندی کارشان به عنان گسستگی کشیده برداشت زیرا خود مولد انشعابند و آنگاه فریاد وا انشعابا بر می آورند و پس از اینکه طی متجاوز از دو سال در برابر «کارگران پیشرو» دچار شکست کامل گردیده اند با بیشرمی شگفتی به تصمیمات و اراده این کارگران پیشرو تف میاندازند و آنانرا «پیشان های سیاسی» می نامند. آخر اینکه همان شیوه های نوزدرف یا ایودوشکا گالاولیف (۱۵۴) است.

و ما از لحاظ وظیفه پوبلیسیستی خود، در جواب فریادهای مکرر وا انشعابا، از تکرار مدارک دقیق تکذیب نشده و غیر قابل تکذیب خسته نخواهیم شد. در دومای دوم ۴۷ درصد نمایندگان زمره کارگران، در دومای سوم ۵۰ درصد و در دومای چهارم ۶۷ درصد نمایندگان این زمره بلشویک بودند.

اینجاست اکثریت «کارگران پیشرو»، اینجاست حزب، اینجاست وحدت عقیده و وحدت عمل اکثریت کارگران آگاه.

انحلال طلبان معترضانه میگویند (رجوع شود بمقاله بولکین، ل. م. در شماره سوم «ناشا زاریا») چرا ما زمره های مختلف دوران استولپینی را مدرک قرار میدهیم. این اعتراض نامعقول و از روی سوء نیت است. آلمانها موفقیتهای خود را از روی قانون انتخاباتی بیسمارک، که زنان را از حق انتخاب محروم میکند، میسنجند. فقط دیوانگان ممکن است مارکسیستهای آلمان را که موفقیتهای خود را با قانون انتخاباتی موجود میسنجند و در عین حال بهیچوجه منکر نقائص ارتجاعی آن نیستند برای اینکار مورد سرزنش قرار دهند.

بهمین منوال هم ما بدون اینکه از زمره های انتخاباتی و مقررات زمره ای دفاع کرده باشیم موفقیتهای خود را با قانون انتخاباتی موجود سنجیده ایم. در هر سه دوما (دوم و سوم و چهارم) زمره های مختلف وجود داشت و در داخل زمره بخصوص کارگران یعنی در داخل سوسیال دموکراسی تغییرات کاملی علیه انحلال طلبان بوجود آمد. هر کس نمیخواهد خود و دیگران را فریب بدهد باید باین واقعیت عینی پیروزی وحدت کارگری علیه انحلال طلبان اعتراف نماید.

اعتراض دیگر هم کمتر از این «معقول» نیست که میگویند: «بفلان یا بهمان بلشویک منشویکها و انحلال طلبان هم رأی دادند (یا در انتخابش شرکت جستند)». بسیار خوب! ولی مگر اینموضوع در باره ۵۳ درصد نمایندگان غیر بلشویک دومای دوم و ۵۰ درصد دومای سوم و ۳۳ درصد دومای چهارم نیز صدق نمیکند؟

اگر ممکن بود بجای پیکره های مربوط بنمایندگان، پیکره های مربوط به انتخاب کنندگان یا نمایندگان کارگران و غیره را مدرک قرار داد ما با کمال میل اینکار را میکردیم.

ولی یک چنین مدارکی که مشروح تر باشد در دست نیست و بنابراین «معترضین» فقط خاک به چشم مردم میپاشند.

و اما پیکره‌ مربوط به گروههای کارگری که به روزنامه های دارای روشهای مختلف کمک میکردند از چه قرار است؟ طی دو سال (۱۹۱۲-۱۹۱۳) ۲۸۰۱ گروه برله «پراودا» و ۷۵۰ گروه برله «لوچ» بوده اند(۴*).* هر کس میتواند در بارهٔ صحت این ارقام تحقیق نماید و احدی هم در صدد تکذیب آنها بر نیامده است.

پس کو وحدت عمل و ارادهٔ اکثریت «کارگران پیشرو» و کجاست نقض ارادهٔ اکثریت؟ «غیر فراکسیونیسیم» ترتسکی همانا از لحاظ نقض گستاخانه ارادهٔ اکثریت کارگران، انشعاب طلبی است.

۳. از هم پاشیدن ائتلاف ماه اوت

ولی یک وسیلهٔ دیگر خیلی مهم هم برای تحقیق صحت و حقانیت اتهامات ترتسکی در بارهٔ انشعاب طلبی وجود دارد.

شما معتقدید که همانا «لنینیستها» هستند که انشعاب طلبند؟ بسیار خوب. فرض کنیم که حق با شما است.

ولی اگر حق با شما است پس چرا تمام فراکسیونها و گروههای دیگر امکان وحدت با انحلال طلبان را بدون «لنینیستها» و برضد «انشعاب طلبان» ثابت نکردند؟.. اگر ما انشعاب طلبیم پس چرا شما اتحاد طلبان خودتان با انحلال طلبان متحد نشدید؟ آخر شما باین وسیله امکان وحدت و نفع آنرا عملاً بکارگران نشان میدادید!.. وقایع را بیاد آوریم.

در ژانویهٔ سال ۱۹۱۲ «لنینیستها»ی «انشعاب طلب» اعلام میکنند که حزب بدون انحلال طلبان و ضد آنها می باشند.

در مارس سال ۱۹۱۲ تمام گروهها و «فراکسیونها»: انحلال طلبان، ترتسکیستها، و پریودیستها، «بلشویکهای حزبی»، «منشویکهای حزبی» در اوراق روسی خود و در صفحات روزنامهٔ سوسیال دموکرات آلمانی موسوم به "Vorwärts" * ﴿﴾ * پیش - مترجم ﴿﴾ بر ضد این «انشعاب طلبان» متحد میشوند. همه متفقاً، یکدل و یک جهت، همصدا و متحد ناسزا گویان لقب «غاصب» و «اغواگر» و القاب دیگری که بهمین اندازه دلنواز و محبت آمیز است به ما میدهند.

بسیار خوب، آقایان! ولی چه مانعی داشت که شما برضد «غاصبین» متحد میشدید و نمونهٔ وحدت را به «کارگران پیشرو» نشان میدادید؟ آیا اگر کارگران پیشرو از یکطرف وحدت همه یعنی

انحلال طلبان و غیر انحلال طلبان را برضد غاصبین و از طرف دیگر تنها «غاصبین» یا «انشعاب طلبان» و غیره را میدیدند از دسته اول پشتیبانی نمینمودند؟

اگر اختلاف نظرها فقط ساخته و پرداخته و غیره «لنینیستها» است و وحدت انحلال طلبان، پلخانویستها، وپریودیستها، ترتسکیستها و سایرین عملاً امکان دارد پس چرا شما خودتان طی مدت دو سال نمونه آنرا نشان ندادید؟

در اوت سال ۱۹۱۲ کنفرانس «اتحاد طلبان» تشکیل گردید. بلافاصله تفرقه شروع شد: پلخانویستها مطلقاً از شرکت امتناع ورزیدند، وپریودیستها شرکت کردند ولی با اعتراض و افشای واهی بودن کلیه این بساط باز گشتند.

کسانی که «متحد شدند» انحلال طلبان، لتونیها، ترتسکیستها (ترتسکی و سمکوفسکی)، قفقازیها (۱۵۵) و گروه ۷ نفری (۱۵۶) بودند. ولی آیا متحد شدند؟ ما همانوقت گفتیم که خیر، این فقط استتار انحلال طلبی است. آیا حوادث گفته ما را تکذیب نمود؟

درست پس از یکسال و نیم در فوریه سال ۱۹۱۴ معلوم میشود:

(۱) که گروه هفت نفری از هم می باشد - بوریانف از آن خارج میشود.

(۲) که در بین «گروه شش نفری» باقیمانده جدید، چخیدزه و تولیاکف یا یکی دیگر نمیتوانند در مورد جواب به پلخانف هم آهنگی حاصل نمایند. آنها در مطبوعات اظهار مینمایند که بوی جواب خواهند داد ولی نمیتوانند جواب بدهند.

(۳) که ترتسکی، که عملاً اکنون چندین ماهست از «لوچ» ناپدید شده راه تفرقه در پیش گرفته و مجله ای «از خود» به نام «باربا» منتشر نموده است. ترتسکی که به مجله نامبرده عنوان «غیر فراکسیون» میدهد، باین وسیله صریحاً میگوید (این موضوع برای تمام کسانی که کم و بیش با موضوع آشنائی دارند روشن است) «ناشا زاریا» و «لوچ» بعقیده او، یعنی ترتسکی، اتحاد طلبان بد یعنی «فراکسیونست» از کار در آمدند.

ترتسکی گرامی، اگر شما اتحاد طلب هستید، اگر شما وحدت بانحلال طلبان را ممکن میدانید، اگر شما باتفاق آنان از «ایده های اساسی تنظیمی ماه اوت ۱۹۱۲» («باربا» شماره ۱ ص ۶ - ۶، مقاله تحت عنوان «از طرف هیئت تحریریه») پیروی مینمائید، پس چرا خودتان در «ناشا زاریا» و «لوچ» با انحلال طلبان یکی نشدید؟

وقتی که هنوز قبل از انتشار مجله ترتسکی، در «سورنایا رابوچایا گازتا» («روزنامه کارگری شمال») مقاله غیض آلودی در باره سیمای «نامعین» مجله و اینکه راجع به آن «در محافل مارکسیستی خیلی زیاد صحبت میشد» منتشر گردید، آنوقت روزنامه «پوت پراودی» (راه حقیقت) (شماره ۳۷) (*۵) طبعاً مجبور بود خلاف حقیقت را فاش سازد: «در محافل مارکسیستی» از یادداشت محرمانه ترتسکی برضد اعضاء «لوچ» «صحبت میشد»: سیمای

ترتسکی و جدا شدن او از ائتلاف اوت کاملاً «معلوم گردید».

۴. AN که پیشوای مشهور انحلال طلبان قفقاز است و زمانی علیه ل. سدوف سخن گفته بود (و در ازاء آن از طرف ف. دادن و شرکاء در محضر عام مورد سرزنش قرار گرفت) اکنون سروکله اش در «باربا» پیدا میشود. فقط این موضوع «نامعلوم» میماند که آیا قفقازیها اکنون با ترتسکی مایلند بروند یا با دان؟

۵. مارکسیستهای لتونی که یگانه سازمان کاملاً مسلم «ائتلاف اوت» بودند رسماً از آن خارج شدند و در قطعنامه کنگره اخیر خود (سال ۱۹۱۴) اشعار داشتند که «تلاش آشتی طلبان برای اینکه بهر وسیله ای شده است با انحلال طلبان متحد شوند (کنفرانس اوت سال ۱۹۱۲) بیفایده از کار در آمد و اتحاد طلبان خودشان بوابستگی مسلکی و سیاسی انحلال طلبان دچار شدند».

این موضوع را، پس از یک تجربه یکسال و نیمه، سازمانی اظهار کرده است که خودش دارای خط مشی بیطرفانه بوده و مایل نیست با هیچیک از دو مرکز ارتباط حاصل نماید. این تصمیم اشخاص بیطرف بطریق اولی باید برای ترتسکی دارای اعتبار باشد! تصور میروود کافی باشد؟

کسانیکه به ما نسبت انشعاب طلبی و عدم تمایل یا عدم توانائی به کنار آمدن با انحلال طلبان را میدادند خودشان با آنها دمساز نشدند. ائتلاف اوت واهی در آمد و از هم پاشید. ترتسکی، که این ازهم پاشیدگی را از خوانندگان خود مخفی میکند، آنها را فریب میدهد. تجربه مخالفین ما حقانیت ما را ثابت نمود، ثابت نمود که کار کردن با انحلال طلبان غیرممکن است.

۴. اندرزه‌های یک آشتی طلب به

«گروه هفت نفری»

سرمقاله شماره یک «باربا» تحت عنوان «انشعاب فراکسیون دوما» حاوی اندرزه‌های یک آشتی طلب به گروه هفت نفری نمایندگان دومای دولتی است که از انحلال طلبی پیروی نموده (یا بسوی انحلال طلبی گرایش دارند). مضمون اصلی این اندرزه‌ها بدین قرار است: «در کلیه مواردیکه سازش با فراکسیونهای دیگر ضروری میگردد در نوبت اول باید به گروه شش نفری (۱۵۷) مراجعه نمود» (ص ۲۹).

این اندرز عاقلانه ایست که ضمناً از قرار معلوم موجب اختلاف نظر ترتسکی با انحلال طلبان «لوچ» می باشد. از همان آغاز مبارزه دو فراکسیون در دوما، از هنگام قطعنامه مجلس مشاوره

تابستان (سال ۱۹۱۳) (۱۵۸) پروادیستها از همین نظر پیروی میکردند. فراکسیون کارگری سوسیال دموکرات روسیه پس از انشعاب هم بکرات در مطبوعات اعلام داشت که، علی رغم امتناعهای مکرر «گروه هفت نفری»، به پیروی از این خط مشی ادامه میدهد.

ما از همان آغاز کار، از همان هنگام صدور قطعنامهٔ مجلس مشاورهٔ تابستان، فکر کرده و میکنیم که سازش در مسائل مربوط به فعالیت در دوما مطلوب و ممکن است: این سازشها که در مورد دموکراتهای خرده بورژوازی روستا (ترودویکها) بکرات عملی شده است، طبیعتاً در مورد سیاستمداران کارگری خرده بورژوا و لیبرال عملی نمودنش بطریق اولی ممکن و ضروری است.

نباید در اختلاف نظرها مبالغه کرد. باید مستقیماً به چهرهٔ واقعیت نگریم: «گروه هفت نفری» — افرادی هستند که بسوی انحلال طلبی گرایش دارند، آنها دیروز کاملاً از دان پیروی میکردند و امروز با اندوه و حسرت نظر خود را از دان بسوی ترسکی و از ترسکی بسوی دان میاندازند. انحلال طلبان — گروهی طرفدار کار علنی هستند که از حزب منشعب شده و از سیاست کارگری لیبرالی پیروی مینمایند. چون این گروه «کار مخفی» را نفی میکنند، لذا در امور مربوط بساختن حزب و جنبش کارگری از هیچگونه وحدتی با آنها نمیتوان سخن گفت. هر کس غیر از این فکر میکند کاملاً در گمراهی است و عمق تغییراتی را که پس از سال ۱۹۰۸ بوقوع پیوسته است در نظر نمیگیرد.

ولی سازش با این گروه خارج حزبی یا جنب حزبی البته در مورد مسائل جداگانه جایز است: ما باید این گروه را هم مثل ترودویکها همیشه مجبور نمائیم بین سیاست کارگری (پراودائی) و لیبرالی یکی را انتخاب نمایند. مثلاً در مسئلهٔ مبارزه در راه آزادی مطبوعات با کمال وضوح آشکار شد که انحلال طلبان بین شیوهٔ لیبرالی طرح مسئله، که مطبوعات بدون سانسور را نفی میکند یا آنرا بطاق نسیان میسپارد، و شیوهٔ عکس آن، یعنی سیاست کارگری، متزلزل و مرددند.

سازش با گروه هفت نفری نمایندگان کارگری لیبرال در چهار چوب سیاست دوما، که مهمترین مسائل یعنی مسائل مربوط بخارج دوما در آن مستقیماً مطرح نمیشود، ممکن و مطلوبست. در این مورد بود که ترسکی از انحلال طلبان روی برگرداند و به خط مشی مجلس مشاورهٔ حزبی تابستان (۱۹۱۳) گروید.

فقط نباید فراموش کرد که از نقطهٔ نظر گروه خارج حزبی مفهوم کلمهٔ سازش بهیچوجه آن چیزی نیست که معمولاً افراد حزبی درک میکنند. برای افراد غیر حزبی «سازش» در دوما معنایش «تنظیم قطعنامه یا خط مشی تاکتیکی» است. برای افراد حزبی سازش یعنی تلاش برای جلب دیگران به عملی نمودن خط مشی حزبی.

مثلاً، ترودویکها حزب ندارند. آنها «سازش» را بمعنای «تنظیم» باصطلاح «آزادانه» خط مشی میفهمند، امروز با کادتها هستند و فردا با سوسیال دموکراتها. ولی ما کلمهٔ سازش با ترودویکها

را بمعنای بکلی دیگری میفهمیم: ما در تمام مسائل مهم مربوط به تاکتیک دارای قرارهای حزبی هستیم و هرگز از این قرارها عدول نخواهیم کرد؛ و اما سازش با ترودویکها برای ما معنایش جلب آنان بجانب خودمان، متقاعد نمودن آنان به حقانیت ما و استنکاف نورزیدن از عملیات مشترک بر ضد اعضاء باند سیاه و بر ضد لیبرالها است.

اینکه ترتسکی تا چه حدی این تفاوت ساده ایرا که از نقطه نظر حزبی و غیر حزبی بین سازشها وجود دارد، فراموش نموده (بیهوده که با انحلال طلبان نبوده است!) از استدلال زیرین وی معلوم میشود:

«لازمست افراد مورد اطمینان انترناسیونال، هر دو قسمت منشعب شده هیئت نمایندگی پارلمانی ما را دعوت نموده باتفاق آنان آنچه را که موجب اتحاد و آنچه را که باعث انشعاب آنان است مورد بررسی قرار دهند... ممکن است قطعنامه تاکتیکی مشروحو تنظیم نمود که اصول تاکتیک پارلمانی در آن تصریح شده باشد»... (شماره ۱، ص ۲۹-۳۰).

این یک نمونه شاخص و کاملاً نمونه وار از شیوه انحلال طلبانه طرح مسئله است! مجله ترتسکی حزب را فراموش میکند: در حقیقت هم آیا بخاطر سپردن این جزئیات لزومی دارد؟

در اروپا (ترتسکی دوست دارد بيمورد از اصول اروپائی صحبت کند) هر وقت احزاب مختلف با یکدیگر سازش میکنند یا عقد اتحاد می بندند کار بدینطریق صورت می پذیرد: نمایندگان آنها جمع میشوند و قبل از هر چیز نکات مورد اختلاف را روشن مینمایند (همان چیزیکه انترناسیونال در مورد روسیه هم در دستور روز قرار داده بود، بدون اینکه ادعای ناسنجیده کائوتسکی را مبنی بر اینکه «حزب سابق وجود ندارد» در قطعنامه وارد کند). نمایندگان پس از روشن نمودن نکات مورد اختلاف، معین میکنند که در مورد مسائل مربوط به تاکتیک و سازمان و غیره چه قرارهائی (قطعنامه هائی، شرایطی و غیره) باید در کنگره های هر دو حزب مورد بررسی قرار گیرد. هر گاه تنظیم طرح واحدی برای قرارهای واحد میسر شود کنگره ها در مورد تصویب یا عدم تصویب آنها تصمیم میگیرند؛ هرگاه در اینمورد پیشنهادهای گوناگونی داده شود باز هم بحث و مذاکره نهائی در باره آنها بعهده کنگره های هر دو حزب است.

آنچه برای انحلال طلبان و ترتسکی «دلپسند» است فقط نمونه های اروپائی اپورتونیسیم است نه نمونه های حزبیت اروپائی.

«قطعنامه مشروح تاکتیکی» را نمایندگان دوما تنظیم خواهند نمود!! «کارگران پیشرو»ی روس که عدم رضایت ترتسکی از آنها بیهوده نیست، از روی این مثال برای العین میتوانند به بینند که کار طرح سازیهای مضحک گروههای ناچیز مقیم خارجه در وین و پاریس بکجا رسیده است که حتی کائوتسکی را مطمئن ساخته اند در روسیه «حزب وجود ندارد». ولی اگر گاهی فریب خارجیها در این مورد میسر باشد در عوض «کارگران پیشرو»ی روس (می ترسیم موجب عدم رضایت جدید

ترتسکی مخوف گردیم) بریش این طرح سازان میخندند.

کارگران به آنها خواهند گفت - «در نزد ما قطعنامه های مشروح تاکتیکی را کنگره ها و کنفرانسهای حزبی تنظیم مینمایند (نمیدانیم نزد شما غیر حزبی ها چطور)، از آنجمله قطعنامه های سالهای ۱۹۰۷، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰، ۱۹۱۲، و ۱۹۱۳. ما با کمال میل خارجیهای غیر مطلع و همچنین روسهای فراموش کار را با قرارهای حزبی خود آشنا خواهیم کرد و با اشتیاقی از اینهم بیشتر از نمایندگان «گروه هفت نفری» یا «ائتلاف اوت» و یا «لویتسائیها» (۱۵۹) یا هر کس دیگری که بخواهید خواهش میکنیم ما را با قطعنامه های کنگره ها یا کنفرانسهای خود آشنا کنند و مسئله مربوط به روش خود را نسبت به قطعنامه های ما یا نسبت به قطعنامه کنگره بیطرف لتونیها در سال ۱۹۱۴ و غیره صریحاً در کنگره آتی خود مطرح نمایند».

اینست آنچه که «کارگران پیشرو»ی روسیه به طرح سازان رنگارنگ خواهند گفت، اینست آنچه که مثلاً مارکسیستهای متشکل پتربورگ در مطبوعات مارکسیستی هم اکنون گفته اند. آیا میل ترتسکی بر این قرار گرفته است که این شرایطی را که برای انحلال طلبان نوشته شده است نادیده انگارد؟ این برای خود ترتسکی بدتر خواهد بود. ما موظفیم این موضوع را به خوانندگان یادآور شویم که این طرح سازی های «اتحادطلبانه» (از نوع «اتحاد» ماه اوت؟)، که در آن نمیخواهند اراده اکثریت کارگران آگاه روسیه را بحساب آورند، بسیار مضحک است.

۵. نظریات انحلال طلبانه ترتسکی

ترتسکی در مجله جدید خود کوشیده است حتی المقدور کمتر در باره کنگره نظریات خود صحبت کند. «پوت پراودی» (شماره ۳۷) خاطرنشان نموده است که ترتسکی درباره کار مخفی و شعار مبارزه برای حزب آشکار و غیره کلمه ای هم دم نزده است (۶*).* ضمناً بهمین جهت است که ما در این مورد، که سازمان مجزا و منفردی میخواهد بدون هیچگونه سیمای مسلکی و سیاسی پدیدار شود میگوئیم این بدترین فراکسیونیسیم است.

و اما اگر ترتسکی نخواستند است نظریات خود را صاف و پوست کنده بیان کند، در عوض نکات زیادی در مجله او وجود دارد که نشان میدهد از چه عقایدی در پس پرده و مخفیانه پیروی مینماید.

در همان اولین سرمقاله شماره اول، چنین میخوانیم:

«سوسیال دموکراسی ماقبل انقلاب فقط از لحاظ ایده و هدفهای خود یک حزب کارگری بود. ولی در واقعیت امر سازمانی بود از روشنفکران مارکسیست که طبقه کارگر بیدار شده را بدنبال خود میبرد» (ص ۵ - ۵).

این یک نغمه لیبرالی و انحلال طلبانه ایست که شهرت قدیمی دارد و در حقیقت مقدمه ایست برای نفی حزب. این نغمه مبتنی بر تحریف حقایق تاریخی است. همان اعتصابات سالهای ۱۸۹۵-۱۸۹۶ جنبش وسیع کارگری را که از لحاظ مسلکی و تشکیلاتی با سوسیال دموکراسی بستگی داشت بوجود آورد. و «روشنفکران بودند که طبقه کارگر را» برای این اعتصابات و تبلیغات اقتصادی و غیر اقتصادی «بدنبال خود میبردند»!!؟

به آمار دقیق جرائم ضد دولتی در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۳ نسبت بدوره قبل از آن مراجعه کنیم: از هر صد نفر شرکت کننده در جنبش آزادی بخش (که به اتهام ارتکاب جرائم ضد دولتی به محاکمه جلب شده بودند) بر حسب حرفه این تقسیم بندی وجود داشت:

دوره ها	در رشته کشاورزی	در رشته صنایع و بازرگانی	حرفه های آزاد و محصلین	شاغلین کارهای نامعین و بیکاران
۱۸۸۴-۱۸۹۰	۷,۱	۱۵,۱	۵۳,۳	۱۹,۹
۱۹۰۱-۱۹۰۳	۹,۰	۴۶,۱	۲۸,۷	۸,۰

ما می بینیم که در سالهای هشتاد، یعنی وقتی که هنوز در روسیه حزب سوسیال دموکرات وجود نداشت و جنبش «ناردنیکی» بود، روشنفکران اکثریت داشتند و بیش از نصف شرکت کنندگان را تشکیل میدادند.

این منظره در سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۱، که حزب سوسیال دموکرات بوجود آمده و «ایسکرای» قدیم بکار مشغول بود، کاملاً تغییر مینماید. در این موقع دیگر روشنفکران در بین شرکت کنندگان جنبش در اقلیتند، تعداد کارگران («صنایع و بازرگانی») اکنون دیگر خیلی بیشتر از روشنفکران است و رویهمرفته تعداد کارگران و دهقانان بیش از نصف تمام عده را تشکیل میدهد.

همانا در مبارزه جریانهای موجوده در داخل مارکسیسم است که جناح خرده بورژوائی روشنفکری سوسیال دموکراسی پدیدار میشود و کار را از «اکونومیسم» (۱۸۹۵-۱۹۰۳) شروع کرده دنباله آن را به «منشیویسم» (۱۹۰۳-۱۹۰۸) و «انحلال طلبی» (۱۹۰۸-۱۹۱۴) میرساند. ترسکی افتراهای انحلال طلبان را نسبت به حزب تکرار مینماید و میترسد با تاریخ مبارزه ۲۰ ساله جریانهای داخل حزب تماس بگیرد.

اینک یک مثال دیگر:

«سوسیال دموکراسی روس در روش خود نسبت به پارلمانتاریسم همان سه مرحله را گذرانده است... (که سایر کشورها گذرانده اند)... ابتداء «شیوه تحریم»... سپس شناسائی اصولی تاکتیک پارلمانی. اما... (این «اما»ئی بسیار عالی است. همان «اما»ئی است که شچدرین آنرا اینطور

ترجمه میکرد: گوش ها از پیشانی بالاتر نمیرویند که نمیرویند!... بمنظورهای کاملاً تبلیغاتی... و بالاخره طرح خواسته‌های نوبتی... در پشت تریبون دوما... (شماره ۱، ص ۳۴).

باز هم تحریف انحلال طلبانه تاریخ. فرق بین مرحله دوم و سوم، برای این اختراع شده است که بطور مخفیانه از رفرمیسم و اپورتونیسم دفاع شده باشد. تحریم بمشابه یک مرحله در «روش سوسیال دموکراسی نسبت به پارلمانتاریسم» نه در اروپا وجود داشت (آنجا آنارشیسم بود و هست) و نه در روسیه که در آن مثلاً تحریم دوما بولیگین فقط مربوط به یک مؤسسه معین بود و هرگز با «پارلمانتاریسم» مربوط نمیشد و معلول شکل خاص مبارزه بین لیبرالیسم و مارکسیسم در راه ادامه حمله بود. در باره این که چگونه این مبارزه در مبارزه دو جریان داخل مارکسیسم تأثیر نمود، ترسکی اصلاً دم نمیزند!

وقتی با تاریخ تماس گرفته شد، باید مسائل مشخص و ریشه های طبقاتی جریانهای گوناگون را تشریح نمود؛ هر کس بخواهد چگونگی مبارزه طبقات و مبارزه جریانها را در موضوع شرکت در دوما بولیگین از نظر مارکسیستی بررسی نماید، ریشه های سیاست کارگری لیبرالی را در آنجا خواهد دید. ولی ترسکی برای این با تاریخ «تماس میگیرد» که مسائل مشخص را مسکوت گذارد و وسیله تبریئه یا شبه تبریئه ای برای اپورتونیستهای معاصر اختراع نماید!

او مینویسد - ... «در تمام جریانها عملاً اسلوب های همانندی برای مبارزه و ساختمان بکار برده میشود» - «فریادهائی که در اطراف خطر لیبرالی در جنبش کارگری ما بلند شده تنها کاریکاتور خشن و سکتاریستی واقعیت است» (شماره ۱، ص ۵ و ۳۵).

این یک دفاع بسیار روشن و بسیار خشم آلود از انحلال طلبان است. با اینهمه ما بخود اجازه میدهیم لااقل فاکت کوچکی را از میان تازه ترین آنها مثال بزنیم - ترسکی فقط جمله پرانی میکند ولی ما میخواستیم که کارگران خودشان فاکت پیدا کنند.

اینک فاکت - روزنامه «سورنایا رابوچایا گازتا» در شماره مورخه ۱۳ مارس می نویسد:

«بجای تکیه روی وظیفه معین و مشخصی که در مقابل طبقه کارگر قرار دارد، یعنی واداشتن دوما به رد لایحه قانونی (مربوط به مطبوعات)، فرمول مبهمی راجع به مبارزه در راه «شعارهای بی کم و کسر» پیش کشیده میشود و در باره مطبوعات غیر علنی تبلیغ میگردد که نتیجه اش فقط تضعیف مبارزه کارگران در راه جرائد علنی خود آنها است».

این دفاع مستند و واضح و دقیقی از سیاست انحلال طلبانه و انتقاد از سیاست پراودیستی است. چه عیب دارد؟ آیا آدم باسوادی یافت خواهد شد که بگوید هر دو جریان در مورد مسئله مزبور «اسلوب های همانندی را برای مبارزه و ساختمان» بکار می برند؟ آیا آدم باسوادی یافت خواهد شد که بگوید انحلال طلبان در این مورد از سیاست کارگری لیبرالی پیروی نمیکنند؟ و خطر لیبرالی در جنبش کارگری یک موضوع من درآوردی است؟

علت اینکه ترتسکی از فاکت ها و اشارات مشخص پرهیز دارد همانا اینستکه این فاکت ها و اشارات تمام این بانگهای پرخشم و جملات پرطمطراق او را بی رحمانه تکذیب مینماید. البته ذکر عبارت پر زرق و برقی نظیر «کاریکاتور خشن و سکتاریستی» کاریست بس آسان. افزودن الفاظ تند و تیزتر و پرطمطراقتری مانند «استخلاص از قیود فراکسیونسم محافظه کارانه» نیز دشوار نیست. ولی آیا این خیلی مبتذل نیست؟ آیا این سلاح از زرادخانه آن دورانی گرفته نشده که ترتسکی در مقابل دانش آموزان جلوه می فروخت؟

«کارگران پیشرو»، که ترتسکی نسبت به آنها در خشم است، با تمام این احوال مایلند آشکارا و واضح به آنها گفته شود که: آیا شما صحت آن «اسلوب مبارزه و ساختمان» را که فوقاً ضمن ارزیابی فعالیت مشخص سیاسی دقیقاً بیان شده تأیید میکنید؟ آری یا نه؟ اگر آری، پس این سیاست کارگری لیبرالی است، این خیانت به مارکسیسم و حزب است و صحبت از «آشتی» یا «وحدت» با چنین سیاست و چنین گروه هائی که این سیاست را تعقیب مینمایند همانا فریب خود و دیگران است.

نه؟ _ پس آشکارا بگوئید. والا کارگر امروزی را با جمله پردازی نه میتوان به شگفت آورد، نه خرسند نمود و نه مرعوب ساخت.

ضمناً باید گفت: سیاستی را که انحلال طلبان در نقل قول فوق اندرز میدهند حتی از نظر لیبرالی هم سفیهانه است زیرا گذراندن قانون از دوما وابسته به «آکتیباریستهای زمستوائی» از نوع بنیکسن است که در کمیسیون مشتش باز شده.

* * *

شرکت کنندگان قدیمی جنبش مارکسیسم در روسیه از شخصیت ترتسکی بخوبی آگاهند و حاجتی نیست در باره وی برای آنها صحبتی شود. ولی نسل جوان کارگر او را نمیشناسد و ناچار باید گفت، زیرا شخصیت او مستوره نمونه واری است از تمام آن پنج گروه ناچیز مقیم خارجه که آنها نیز در واقع بین انحلال طلبان و حزب در نوسانند.

در دوران «ایسکرا»ی قدیم (۱۹۰۱-۱۹۳) بعمل اینگونه اشخاص مرددی که از نزد «اکنونومیستها» به نزد طرفداران «ایسکرا» و از نزد «ایسکرا» به نزد «اکنونومیستها» میگریختند نام «پرواز توشینو» داده شده بود (در ایام باستان در دوران اغتشاش کشور روس این نام به سپاهیانی داده میشد که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر میگریختند).

وقتی ما از انحلال طلبی صحبت میکنیم، جریان مسلکی معینی را مشخص مینمائیم که طی سالیان دراز نشو و نما یافته و در تاریخ ۲۰ ساله مارکسیسم از ریشه با «منشویسم» و

«اکنونومیسیم» و با سیاست و ایدئولوژی طبقه معین یعنی بورژوازی لیبرال مربوطست.

«اجرا کنندگان پرواز توشینو» تنها باین دلیل که امروز عقاید یک فراکسیون و فردا عقاید فراکسیون دیگر را «بعاریت میگیرند» خود را مافوق فراکسیونها میخوانند. ترتسکی در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۳ یک «ایسکرائی» دو آتشف بود و ریازانف نقش او را در کنگره سال ۱۹۰۳ نقش «چماق لنین» مینامید. در پایان سال ۱۹۰۳ ترتسکی یک منشویک دو آتشف میشود یعنی از نزد ایسکرائیها به نزد «اکنونومیستها» میگریزد و اعلام میکند که «بین "ایسکرائی" قدیم و نو ورطه عمیقی است.» در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۵ او از منشویکها روی برمیگرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار میکند، گاه با مارتینف («اکنونومیست») همکاری میکند و گاه نظریه بی پر و پای چپ «انقلاب پرمنانت» را اعلام مینماید. در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ به بلشویکها نزدیک میشود و در بهار ۱۹۰۷ با روزا لوگزامبرگ اعلام همبستگی میکند.

در عصر انحطاط، پس از مدتها تزلزلات «غیر فراکسیونی»، مجدداً بطرف راست میروند و در اوت سال ۱۹۱۲ داخل بلوک انحلال طلبان میشود. اکنون مجدداً از آنها روی برگردانده است ولی در ماهیت امر همان ایده های مبتدل آنها را تکرار مینماید.

این نوع اشخاص در حکم بازمانده های دوره ها و صورتبندی های تاریخی دیروز هستند که در آن جنبش وسیع کارگری روسیه هنوز در خواب بود و هر گروه ناچیز «میدان عمل وسیعی» داشت برای اینکه بعنوان جریان، گروه، فراکسیون و خلاصه «دولتی» خودنمائی کند و از اتحاد با دیگران دم بزند.

بر نسل جوان کارگر لازمست، بخوبی بداند با چه کسانی سر و کار دارد، هنگامیکه افرادی با ادعاهای مافوق تصور برآمد می نمایند و بهیچوجه مایل نیستند نه آن قرارهای حزبی را که در سال ۱۹۰۸ صادر شده و روش حزب را نسبت بانحلال طلبان معین و تثبیت نموده است، بحساب بیاورند و نه به تجربه جنبش کارگری کنونی روسیه که وحدت اکثریت را بر زمینه قبول کامل قرارهای نامبرده بوجود آورده است، اعتنا نمایند.

در ماه مه سال ۱۹۱۴ در شماره ۵

مجله «پروسوشچنیه» بامضای

و. ایلین بطبع رسید.

- (۴*) تا اول آوریل سال ۱۹۱۴ طبق حساب مقدماتی ۴۰۰۰ گروه برله «پراودا» (از اول ژانویه سال ۱۹۱۲) و ۱۰۰۰ گروه برله انحلال طلبان و تمام متفقین آنها رأی دادند.
- (۵*) رجوع شود به جلد بیستم کلیات، ص ۱۴۰-۱۴۲ ه. ت.
- (۶*) رجوع شود به جلد بیستم کلیات ص ۱۴۰-۱۴۲ ه. ت.

* توضیحات

- (۱۵۲) «بلشویکهای حزبی» - گروه کوچکی از سازشکاران بودند. لنین آنها را «ترتسکیستهای ناپیگیر» نامیده است. کامنف، ریکوف، زینویف و سایر سازش کاران از آنجمله بودند. سازش کاران، باتفاق انحلال طلبان و گروه وپریود و ترتسکی و سایرین برضد لنین شدیداً مبارزه میکردند و با قرارهائی که در کنفرانس پراگ صادر شده بود، مخالفت میورزیدند.
- (۱۵۳) «منشویکهای حزبی» - رجوع شود به توضیح شماره ۱۴۳.
- (۱۵۴) نوزدرف - تیپ مالک آشوب طلب و جنجالکن و کلاهدار نیست که در کتاب ن. گوگل موسوم به «ارواح مرده» توصیف شده است. ایودوشکا گالاولیف - تیپ مالک - فتودال سالوس و متظاهریست که در کتاب م. ای. سالتیکف اشچدرین موسوم به «حضرات گالاولیف ها» توصیف شده است.
- (۱۵۵) «قفقازیها» - انحلال طلبانی هستند که در کنفرانس انحلال طلبان منعقد در اوت سال ۱۹۱۲ به نمایندگی از طرف سازمانهای قفقاز شرکت ورزیدند.
- (۱۵۶) گروه هفت نفری - هفت نماینده از منشویکهای انحلال طلب بودند که در فراکسیون سوسیال دموکرات در چهارمین دومای دولتی عضویت داشتند.
- (۱۵۷) گروه شش نفری - شش نماینده از بلشویکها بودند که در فراکسیون سوسیال دموکرات در چهارمین دومای دولتی عضویت داشتند.
- (۱۵۸) لنین مجلس مشاوره کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با کارمندان حزبی را در نظر دارد که از ۲۳ سپتامبر تا اول اکتبر (۶-۱۴) اکتبر سال ۱۹۱۳ در ده پورونین جریان داشت. این مجلس مشاوره برای رعایت پنهانکاری مجلس مشاوره «اوت» یا «تابستان» نامیده میشود.
- (۱۵۹) «لویتسا» - جناح چپ حزب سوسیالیست خرده بورژوازی ناسیونالیست لهستان بود که پس از انشعاب سال ۱۹۰۶ صورت فراکسیون مستقلی را بخود گرفت. «لویتسا» ناسیونالیسم را کاملاً

نفی نکرد، ولی از یکسلسله خواسته‌های ناسیونالیستی و شیوه‌های تروریستی مبارزه دست کشید. این فراکسیون در مسائل تاکتیکی با منشویک‌های انحلال طلب روس نزدیک بود و باتفاق آنها بر ضد بلشویک‌ها مبارزه میکرد. در سالهای نخستین جنگ جهانی اکثریت اعضاء «لویتسا» خط مشی انترناسیونالیستی را در پیش گرفتند و با حزب سوسیال دموکرات لهستان نزدیک شدند و در دسامبر سال ۱۹۱۸ باتفاق یکدیگر حزب کمونیست کارگری لهستان را تشکیل دادند.

﴿پایان﴾